

**«شاد»، «می» و «پشیمان شدن»
(بررسی سه واژه از شاهنامه)
محمدحسن جلالیان چالستری**

دانشیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

چکیده

شاهنامه یکی از مفصل‌ترین آثار زبانی سده‌های نخستین رسمیت و رواج زبان فارسی دری پس از اسلام است. این گنجینه گران‌بها حاوی شواهد اصیل و قابل‌اعتماد از عناصر زبان فارسی این دوره و دربردارنده کلیدهای بسیاری در گشودن مسائل ناشناخته زبان فارسی دری و پیشینه آن، فارسی میانه، است. متقابلاً در این اثر به سبب کهنگی زبان آن، نکاتی هست که جز از طریق شناخت زبان فارسی میانه و سایر زبان‌های دوره میانه و دوره باستانی قابل‌دریافت نیستند. در این نوشتار به سه واژه «شاد»، «می» و «پشیمان شدن» در شاهنامه پرداخته شده و با استفاده از شواهد درونی این اثر و نیز برخی شواهد سایر متون فارسی و همچنین قراینی از زبان‌های باستانی معانی متفاوتی برای دو واژه نخست و ساخت کمترشناخته‌شده‌ای برای توجیه کاربردی خاص از مورد سوم در زبان فارسی دری ارائه شده است. معنای پیشنهادشده برای «شاد»، «توانگر و ثروتمند و برخوردار» است. واژه «می» صورت اصیل فارسی میانه «مغاک» دانسته شده و «پشیمان شدن» در کاربردهای خاص از گونه افعال غیرشخصی به شمار آمده است.

واژگان کلیدی: زبان‌های باستانی ایران، شاهنامه، شاد، می، پشیمان شدن، غیرشخصی.

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۱۱/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۴

E-mail: mh_jalalian@hotmail.com

ارجاع به این مقاله: جلالیان چالستری، محمدحسن، (۱۴۰۰)، «شاد»، «می» و «پشیمان شدن» (بررسی سه واژه از شاهنامه)، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز).

DOI:10.22034/PERLIT.2022.50092.3266

مقدمه

زبان فارسی از آغاز زمانی که از نخستین آثار آن در زمان هخامنشیان اطلاع در دست است تا زمان حال، زبانی است آمیخته بر پایه فارسی منشعب از ایرانی باستان و عناصری دخیل از زبان‌های متعددی که در دوره‌های تاریخی مفروض زبان‌های ایرانی در این ظرف با گنجایی فراوان ریخته شده‌اند تا زبانی مختلط حاصل آید که طی سده‌های بسیار زبان میانجی همه اقوامی گردد که بخشی از گستره جغرافیایی و فرهنگی ایران به شمار می‌آیند. انواع متنوعی از تأثیرپذیری را در پذیراترین لایه که لایه واژگانی است، تا مقاوم‌ترین آن‌ها که لایه آوایی است می‌توان در دوره‌های مختلف در این زبان نمونه آورد. به دلیل تحولات شگرفی که این زبان در طول تاریخ از سر گذرانده، شناخت اصیل یا دخیل بودن هر یک از عناصر تشکیل‌دهنده این زبان و نیز تعیین دقیق مبدأ وام‌گیری‌ها و حتی بازشناخت عناصر اصیل موروث این زبان امری دشوار و پیچیده است. می‌دانیم که تحقیق در لایه واژگانی و معانی آن‌ها گستردگی بیشتری نسبت به سایر لایه‌های زبان دارد. این مسئله متأثر از چندین عامل است؛ از سویی تعداد واژه‌های زبان نسبت به عناصر سایر لایه‌ها بسیار گسترده‌تر است و از دیگر سو این لایه پیش‌تر و بیشتر از سایر لایه‌ها دچار تأثیر و تغییر می‌گردد. عدم دسترسی به صورت‌های کهن‌تر بسیاری از واژه‌ها و نیز کم‌کاربرد و یا متروک و جایگزین شدن آن‌ها با واژه‌های دیگر بخشی از این عوامل‌اند. در آثار موجود از زبان فارسی در دوره‌های تاریخی آن واژه‌های بسیاری هست که یا به دلیل کاربرد اندک آن‌ها در متون و یا غالب شدن برخی از معانی یا صرف‌های آن‌ها، معانی یا صرف‌های دیگر آن‌ها از دید پنهان مانده است و عموماً شارحان و محققان این متون در هنگام تفسیر آن‌ها به همان معنا یا صرف شناخته‌شده اکتفا کرده و کوشیده‌اند که با اتکا به همان به هر طریقی متن مورد تحقیق خود را شرح کنند. در این نوشتار برای نمونه به سه واژه از شاهنامه پرداخته شده است: «شاد»، «می» و «پشیمان شدن». برای دو مورد نخست معانی متفاوتی نسبت به آنچه تاکنون می‌شناختیم، پیشنهاد شده است. فعل «پشیمان شدن» نیز به دلیل داشتن مؤلفه‌های معنایی خاص، در شاهنامه و برخی دیگر از متون فارسی در کنار صورت صرفی معمول و رایج، در ساختاری خاص و نادر صرف شده است که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

شاد

این واژه در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان -š(iy)āta است و آن را به همین معنایی که امروزه از آن در زبان فارسی می‌شناسیم، دانسته‌اند (بارتلومه ۱۹۶۱: ۱۷۱۶؛ کنت ۱۹۵۰: ۲۱۰-۲۱۱؛ اشمیت ۲۰۱۴: ۲۴۸). در فارسی میانه و پهلوی اشکانی این واژه با همین تلفظ و معنای امروزی به کار رفته است (مکنزی ۱۹۷۱: ۷۸؛ دورکین‌مایسترارنست ۲۰۰۴: ۳۱۳). šāt در سغدی اما در کنار معنای مذکور به معنای «ثروتمند و توانگر» نیز هست (گرشویچ ۱۹۵۴: ۳۰، بند ۱۹۶؛ قریب ۱۳۸۳: ۳۷۰) و -tsāta در ختنی تنها به معنای «ثروتمند و توانگر» است. در تخاری نیز این واژه به صورت šāt(e) در همین معنای اخیر است و در ارمنی šat دخیل از زبان‌های ایرانی است و به معنای «بسیار» به کار رفته است (بیلی ۱۹۷۹: ۱۴۶). بیلی با استناد به صورت‌های ختنی و سغدی و ارمنی، šāiti را در بند ششم یشت هفدهم که بارتلمه پیشتر آن را مصدر دانسته بود (۱۹۶۱: ۱۷۰۷-۱۷۰۸)، صفت به معنای «توانگر» شناخته است (۱۹۴۳: ۴ و یادداشت ۲؛ نیز نک. چونگ ۲۰۰۷: ۳۷-۳۸).

برخی از نمونه‌های به‌دست‌آمده از شاهنامه چنین نشان می‌دهند که «شاد» در فارسی دری هم معنای «توانگر و ثروتمند» داشته است. قطعی‌ترین شاهی که نگارنده یافته است در داستان موزه فروش «مایه‌دار» و کسری است که در آن کسری پس از دیدن خواسته بسیاری که بوزرجمهر از کفش‌گر به وام گرفته بود،

| | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| چنین گفت از آن پس که یزدان سپاس | مبادم مگر پاک و یزدان‌شناس |
| که در پادشاهی یکی موزه‌دوز | برین گونه شادست و گیتی‌فروز |
| که چندین درم ساخته باشدش | مبادا که بیداد بخراشدش |

(فردوسی ۱۳۶۶: ۴۳۶/۷)

در بیت دوم از ابیات بالا قطعاً معنای «ثروتمند» بر معنای معمول «شاد» مرجح است و با پذیرش آن بیت مفهوم‌تر و منطقی‌تر می‌گردد. مورد دوم از شواهد، عطف «شادی» به «خواسته» در بیت زیر از آغاز داستان سیاوش است که در هنگام آمدن رستم و سیاوش به درگاه کاوس، تهمتن آنچه در گنج داشت و نیز آنچه را نداشت فرا هم آورده و به همراه سیاوش روانه پایتخت می‌گردد و جهانی به آیین بیاراستند چو خشنودی نامور خواستند همی زرّ و عنبر برآمیختند ز گنبد به سر بر همی ریختند جهان گشت پر شادی و خواسته در و بان هر برزن آراسته (همان: ۲۰۸/۲)

در اینجا نیز معنای معمول در برابر «ثروت و خواسته» وجه چندانی نخواهد داشت. نمونه دیگر در داستان لشکر کشیدن اسکندر به هند است. کید، پادشاه هند، در ده شب خواب‌هایی می‌بیند و خواب شب هفتم چنین است که او اسبی را چمنده در دشتی می‌بیند که دو سر داشته و هر آنچه گیاه در آن دشت بوده، می‌خورده است. مهران خردمند این خواب را چنین تعبیر می‌کند که:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| زمانی بیاید که مردم به چیز | شود شاد و سیری نیابد بنیز |
| نه درویش یابد ازو بهره‌یی | نه دانش‌پژوهی و گر شهره‌یی |
| جز از خویشان را نخواهند و بس | کسی را نباشند فریادرس |

(همان: ۱۷/۶-۱۸)

می‌دانیم که «چیز» به معنی «مال و دارایی و خواسته» است؛ پس «شاد شدن به چیز» و «سیری نیافتن» باید «ثروتمند شدن» و همچنان «حریص بودن» باشند. نمونه دیگر در داستان زال و رودابه است که سام در نامه‌ای که به منوچهر می‌نویسد او را چنین توصیف می‌کند:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| به رزم اندرون زهر تریاک‌سوز | به بزم اندرون ماه گیتی‌فروز |
| گراینده گرز و گشاینده شهر | ز شادی به هر کس رساننده بهر |

(همان: ۲۳۱/۱)

با برداشت معمول از «شادی» ارتباطی بین دو مصرع این بیت دیده نمی‌شود؛ اما با در نظر گرفتن معنای «ثروت و خواسته» و توجه به این که در گشودن شهرها آنچه حاصل می‌شود غنائیم است، چنین برمی‌آید که منوچهر پس از گشودن شهرها غنائیم را به سپاهیان می‌بخشیده است. همین مطلب را فردوسی در ماجرای در خواب دیدن دقیقی در مورد محمود غزنوی تکرار کرده است:

| | |
|-------------------------|-----------------------------|
| شهنشاه محمود گیرنده‌شهر | ز شادی به هر کس رساننده بهر |
|-------------------------|-----------------------------|

(همان: ۷۵/۵)

اما ترجمه بنداری مؤید نظری که ما بر آنیم نیست: «و هو الشاهنشاه محمود آخذ البلاد و جالب السرور الی قلوب العباد» (همان پانوش ۳۰). در داستان «رفتن بهرام گور به رسولی بر شنگل هند» در نامه‌ای که بهرام به شنگل می‌نویسد در آغاز چنین می‌آورد:

ز چیزی کجا او (: خداوند) دهد بنده را پرستنده تاج و دارنده را
فزون از خرد نیست اندر جهان فروزنده کهران و مهان
هر آنکس که او شاد شد از خرد جهان را بکردار بد نسپرد
(همان: ۵۵۸/۶)

مفهوم کلی این ابیات چنین است که: از همه نعمتهایی که خداوند به کهران و مهتران می‌بخشد، خرد فزون‌تر است و هر که از این نعمت برخوردار و متنعم گشت، در جهان بدی نخواهد کرد. با این تعبیر در اینجا نیز معنای معمول «شادی» در برابر معنایی که ارائه شد رنگ می‌بازد. نمونه دیگر در انجامه مرگ گشتاسپ است. شاعر چنین آورده است که:

یکی دخمه کردنش از شیز و عاج بیاویختند از بر گاه تاج
همی بودش از رنج و از گنج بهر بدید از پس ناز و تریاک زهر
اگر بودن اینست، شادی چراست شد از مرگ درویش با شاه راست
(همان: ۴۶۷/۵)

قرینه شاه و درویش که تفاوت مشخص آن‌ها در «دارندگی» و فقر است، نشان می‌دهد که شاعر از «شاد» معنایی را مرتبط با این حوزه معنایی در ذهن داشته است و از طریق برابر شدن شاه و درویش پس از مرگ، ناپایداری و گذرایی «دارایی و ثروت» را بیان کرده است. در شاهنامه ابیات بسیار دیگری هست که معنای «توانگر و ثروتمند» از آن‌ها برمی‌آید، اما در آن‌ها این معنای ارجحیتی قطعی یا لااقل آن‌گونه که در شواهد بالا دیده می‌شود، بر «خوشحال» ندارد. برخی از این شواهد از این قرارند:

شهنشاه گوید که از رنج من مبادا کسی شاد از گنج من
(همان: ۲۱۷/۶)

همی خواهم از پاک پروردگار که چندان مرا بر دهد روزگار
که درویش را شاد دارم به گنج نیارم دل پارسا را به رنج
(همان: ۴۶۹ / ۷)

به خانه شد و بنده آزاد کرد بدان خواسته بنده را شاد کرد
(همان: ۳۷۰/۸)

در آثار دیگر فارسی هم می‌توان احتمال داد که این معنا قابل‌ردیابی باشد. حتی اگر همنشینی «شادی» و «توانگری و فراخ‌دستی» را در ترجمه‌های قرآن در برابر «السَّراء» در آیات ۱۳۴ از سوره آل‌عمران و ۹۵ سوره اعراف (یا حقیقی ۱۳۷۲: ۸۵۰/۲) حاصل برداشت‌های آزاد مترجمان از واژه عربی بدانیم، باز هم شواهدی که بتوان نسبت به آن‌ها اطمینان بیشتری داشت، وجود دارند. نگارنده نمونه‌هایی از دیوان شمس مولانا و نیز دیوان حافظ به دست آورده که در آن‌ها قراین حاکی از توجه این دو شاعر به معنای «ثروت و توانگری» و «فراوانی» (به معنای شاد در ارمنی توجه شود) واژه «شاد» است:

فلک ز مستی امر تو روز و شب در چرخ زمین ز شادی گنج تو خیره مانده و دنگ
(مولانا ۱۳۸۵: ۵۷۶/۱)

قرینه «مستی» در مصراع نخست، شادی را در معنای معمول به ذهن می‌رساند؛ اما وجود قراین مصراع دوم معنای «ثروتمندی، پری، انبوهی» را تأیید می‌کنند. نخست این که شادی در معنای معمول در این مصراع بی‌مفهوم است. دیگر این که زمین، خود، نماد ثروتمندی و توانگری است و همه ثروت‌ها از آن برمی‌خیزند. سدیگر این که دلیلی برای «خیره و دنگ» ماندن از سرور و فرح به نظر نمی‌رسد و این گونه می‌توان انگاشت که شاعر در این مصراع، با به کار بردن ایهام (در برابر «مستی») چنین در نظر داشته که زمین که خود در بر دارنده همه ثروت‌هاست، از بسیاری ثروت گنج تو انگشت‌برده‌ها فرو مانده است.

در این دو بیت از حافظ نیز به نظر می‌رسد که شاعر به معنای «توانگر و ثروتمند» توجه داشته است:

سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز گو بهر این معامله غمگین مباش و شاد
دست (۱۳۵۹-۱۳۶۲: ۲۰۸/۱)
ما را غم نگار بود مایه سرور
گر دیگران به عیش و طرب خرمند و شاد (همان: ۵۱۴/۱)

دقت بی‌نظیر حافظ در انتخاب کلمات در کاربردهای هنری و به‌ویژه تکراری که در همنشینی کلمات در این دو بیت وجود دارد نشان می‌دهد که حافظ در گزینش و همنشین کردن «سود»،

«زیان»، «مایه»، «معامله» و «شاد» در بیت نخست و «شاد» و «مایه» در بیت دوم قصدی و تعمّدی داشته و کوشیده تا از طریق این همنشینی ایهامی نیز با «شاد» ایجاد کند.

حال با این مقدمات می‌توان دوباره به شاهنامه باز گشت و «شاد» و «شادی» را در برخی ابیات مشکوک بازبینی کرد. در بخشی از خطبه جلوس بهرام بهرام در یازده بیت به مسائلی پرداخته که همه مربوط به دارایی و خواسته است.

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱ هر آن کس که گشت ایمن، او شاد | غم و رنج با ایمنی باد گشت |
| گشت | درم گرد کردن به دل باد داشت |
| ۲ توانگرت آن کو دلی راد داشت | که بی‌چیز کس را ندارند ارز |
| ۳ اگر نیست چیز، لختی بورز | همان چاره نزد کسش نیز نیست |
| ۴ مروّت نیاید، که را چیز نیست | وگر آز ورزی هراسان شوی |
| ۵ چو خشنود باشی، تن‌آسان شوی | روان را بیچجانی از آز گنج |
| ۶ نه کوشیدنی کو تن آرد به رنج | چو خواهی که یابی به داد آفرین |
| ۷ ز کار زمانه میانه گزین | توانگر بمانی و از داد شاد |
| ۸ چو خشنود داری جهان را به داد | نباید به داد اندرون کاستی |
| ۹ همه ایمنی باید و راستی | خرد گردد اندر میان ناتوان |
| ۱۰ چو شاهی بکاهی بکاهد روان | بماند روانت به کام نهنگ |
| ۱۱ وگر آز گیرد دلت را به چنگ | (فردوسی ۱۳۶۶: ۲۷۰/۶-) |

(۲۷۱)

ملازمت «ایمنی» و «خواسته و توانگری و بی‌نیازی» را در جاهای دیگر شاهنامه می‌بینیم (همان: ۶۴/۲ بیت ۸۸۱؛ ۱۸۸/۷ بیت ۱۱۹۴؛ ۱۹۱/۷ ابیات ۱۲۲۷-۱۲۳۵). در بیت نخست این ابیات «شادی» به‌جای «توانگری» نشسته است و در بیت دوم صورت تفضیلی «توانگرت» در تقابل با «شادی» نشانده شده است. بیت سوم و چهارم به ضرورت فراهم کردن خواسته پرداخته است. جالب که مصراع دوم بیت سوم یادآور جمله‌ای از اندرزنامه‌ای کوتاه به زبان فارسی میانه است: *duš-arz ast kē xwāstag nē dārēd* «بی ارزش است، کسی که خواسته ندارد» (جاماسپ آسانا ۱۸۹۷: ۴۰). سپس در ابیات پنجم تا هفتم از آزروری پرهیز داده و به قناعت (: خشنودی = خرسندی) و گزیدن راه میانه (بین کوشش در کسب مال و آز) توصیه کرده است. در مصرع دوم از بیت هفتم

سخن از «داد» رفته و از بیت هشتم چنین برمی آید که منظور از آن «بذل و بخشش» است، نه متضاد «بیداد». در مصراع دوم از این بیت «شاد» همان معنای معمول را باید داشته باشد. کلمات کلیدی ابیات نهم و یازدهم همان «ایمنی»، «داد» و «آز» هستند؛ به این معنا که این ابیات در همان حیطه مفهومی ابیات پیشین سروده شده‌اند، گویی شاعر، خود، هنوز از تاکید بر این موضوعات قانع نشده و آن‌ها را نیازمند تکرار می‌بیند. در میان بیت نه و یازدهم، بیت دهم به صورتی که در تصحیح ژول مول (۱۹۶۹: ۲۰۶) و کزازی (۱۳۹۱: ۱۶۳/۷) و چاپ نخست خالقی مطلق (۱۳۶۶: ۲۷۱/۶) به صورت «چو شاهی به کاهی/ بکاهی بکاهد روان* خرد گردد اندر میان ناتوان» آمده با وارد کردن «شاه» در این میانه نظم درونی و منطقی ابیات را بر هم زده است. کزازی در تفسیر این بیت چنین آورده است: «کاه ... این واژه با شاه جناس یکسویه در آغاز می‌سازد و با کاهد جناس مزیل. «کاه» را می‌توان به «بیداد» باز گرداند که به گونه‌ای، در بیت پیشین یادى از آن رفته است: «اگر شاهی بس اندک به بیداد بگراید و کاستی در داد بیاورد، روانش فرو خواهد کاست و خرد وی در آن میان ناتوان خواهد گردید.» (همان: ۶۲۴).

توضیح خالقی مطلق در تأیید تصحیح ایشان این گونه است: «نسخه‌هایی که مصراع «چو شاهی به کاهی بکاهد روان» را بصورت «تو شادی بکاهی بکاهد روان» ضبط کرده‌اند، از این مصراع زیبا یک مصراع بی‌معنی ساخته‌اند، چون کاهش شادی ربطی به کاستن روان ندارد ... معنی این مصراع چنین است: اگر شاهی به اندازه سر کاهی روان را بکاهد. در این صورت به کاهی یعنی «به اندازه پر کاهی» یا همین که امروزه «یک سر سوزن» می‌گوییم.» (خالقی مطلق ۱۳۸۹: ۸۰-۸۱).

این بیت در چاپ مسکو چنین ضبط شده است: «چو شادی بکاهی بکاهد روان/ خرد گردد اندر میان ناتوان» (فردوسی ۱۹۶۵: ۲۱۱). خالقی مطلق به رغم حمایتی که از انتخاب خویش در چاپ نخست نموده بود، در بازنگری و تصحیح مجدد خود این بیت را به همان صورتی که در چاپ مسکو آمده تغییر داده است (۱۳۹۳: ۴۱۴).

به نظر می‌رسد که کزازی و خالقی مطلق (در چاپ نخست) تحت تأثیر جناسهای ضبط منتخب خود قرار گرفته‌اند و تلاش کرده‌اند که به هر طریق ممکن آن را توجیه کنند. در توضیح کزازی مشخص نیست که با برداشتی که از عبارت «به کاهی» ارائه شده، چگونه این عبارت را به «بیداد» بازگردانده است. این در حالی است که فحوای کلام نشان می‌دهد که «داد» (و نه بیداد) که در بیت پیشین است، «بخشندگی» است و نه متضاد بیداد. اما مشکل اصلی‌ای که این توضیح

دارد این است که این مصراع شامل دو جمله شرط و جواب آن است و با چنین تفسیری عملاً تنها جمله جواب شرط (= بکاهد روان) دارای فعل خواهد بود و دیگری فاقد آن می‌ماند. تفسیر خالقی مطلق هم از این ضبط هم به دلیل عدم ارتباط معنایی با ابیات پس و پیش و هم به دلیل بی‌معنا بودن جمله پذیرفتنی نیست و از آنجا که ایشان، خود، از آن نظر باز گشته‌اند، بحث در مورد آن منتفی می‌گردد. ضبط دیگر ایشان از این بیت دقیقاً به همان دلیلی که ایشان در هنگام اثبات نظر پیشین، در رد آن آورده (= «چون کاهش شادی ربطی به کاستن روان ندارد») بی‌معنا و مفهوم است. حال با چه توجیهی ایشان باز بر سر همین عبارت بی‌ربط باز گشته‌اند، مشخص نیست.

اکنون باید دید که آیا «شادی» در معنای «دارایی، ثروت، توانگری» می‌تواند در حل مشکل این بیت کارگشا باشد؟ با نگاهی دوباره به کلیت محتوایی این یازده بیت که به تمامی در مورد موضوعات مربوط به کسب مال و ثروت و ملزومات آن و توصیه به میانه‌روی و پرهیز از آزروری و نیز تاکید بر بخشش و دهش است و نیز با توجه به این که در بیت نخست «شاد» در معنای «توانگر» به کار رفته، در اینجا نیز باید با همین مفهوم روبرو باشیم. این بیت به گونه‌ای بازگشت به موضوع ابیات سه و چهار است، با تعبیری متفاوت. در آن دو بیت بی‌چیزی را عامل بی‌ارزی و لامروئی و بیچارگی دانسته و در این بیت از دست رفتن دارایی (=شادی) را سبب‌ساز از دست رفتن روان و فروکاستن و کند و ضعیف شدن خرد خوانده است. بر این اساس به نظر می‌رسد که ضبط «شادی» در این بیت بر «شاهی» ارجحیت دارد و واژه پس از آن هم باید فعل «بکاهد» باشد که در تعدادی از دستنویس‌ها (ک، ل، س، پ، آ) آمده است.

چو شادی بکاهد، بکاهد روان خرد ماند اندر میان ناتوان

اگر آنچه در بالا در مورد معنای پیشنهاد شده برای واژه «شاد» آمد، پذیرفتنی باشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا در سابقه زبان فارسی هم این معنا قابل پیگیری است یا این که این معنا از زبان‌های دیگری همچون سغدی و یا با احتمال کمتر ختنی به این واژه افزوده شده است؟ تا آنجا که نگارنده در متون فارسی میانه جست‌وجو نموده، تا کنون شاهی از کاربرد این واژه با این معنا نیافته است؛ اما شاید بتوان احتمال داد که -šiyāti «شادی» و -šiyāta «شاد» در کتیبه‌های فارسی باستان اختصاصاً در حوزه معنایی «فرح و سرور» نباشند و معنایی ملموس‌تر و مرتبط با «دارایی و برخورداری و ثروت» داشته باشند. با پذیرش نظر بیلی در مورد šāiti (نک باله) این فرض نیز

پذیرفتنی تر می‌گردد؛ اما برای اثبات آن نیازمند شواهد و دلایل بیش از این هستیم که پرداختن به آن‌ها مجال مستقل می‌طلبد.

می

معنای معمول واژه «می» در زبان کهن و امروزی فارسی شناخته و معروف است؛ اما در شاهنامه بیتی هست حاوی این واژه که با برداشت معمول از آن، معنای بیت، آن گونه که مصححان ارائه کرده‌اند، غیرقابل قبول و به دور از سبک شاهنامه است. بیت موردنظر در داستان جنگ مازندران کی کاوس است. کاوس نامه‌ای به شاه مازندران می‌فرستد و در آن او را امید و بیم می‌دهد که خود را تسلیم کند و اگر چنین نکند، همان بر سر او خواهد آمد که به ارزشنگ و دیو سپید رسید. شاه مازندران پس از خواندن نامه:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| فرستاد پاسخ به کاوس کی | که بی آب دریا بود تیره می |
| مرا پایگه زان تو برترست | هزاران هزارم فزون لشکرست |
| ز هر سو که دارند زی جنگ روی | نماند به سنگ اندرون رنگ و بوی |
| بیارم کنون لشکری شیرفش | برآرم شما را سر از خواب خوش |
| ز پیلان جنگی هزار و دویت | که بر بارگاه تو یک پیل نیست |
| از ایران برآرم یکی تیره خاک | بلندی ندانند باز از مغاک |

(فردوسی ۱۳۶۶: ۴۷/۲-۴۸؛ ۱۳۹۳: ۲۲۵)

سخن درباره بیت نخست از این ابیات است. ضبط نسخه‌ها از این بیت بر اساس آنچه خالقی مطلق ثبت کرده این چنین است: ل: که گر آب دریا بود نیز می؛ س، لن، ق، ل، پ، آ، ل، ب، (نیز لن): که در جام تیره ست بی (پ: با) آب می؛ و: که بی آب در جام تیره ست می؛ (ل): که کی آب دریا بود تیره می؛ متن = ف، ق (نیز س: که بر). بنداری که تقریباً همه این ابیات را به دقت ترجمه کرده این مصراع را رها کرده است (بنداری ۱۹۳۲: ۱۱۵). توضیح خالقی مطلق در مورد این بیت چنین است: «می بدون آمیختن آب دریا تیره است. در اینجا دریا به معنی «رود» حشو است و خواست از آب دریا همان آب است که با می میامیختند... رسم این بوده که با آمیختن آب به می از غلظت آن می‌کاستند... می تیره یعنی «می ناب و نیامیخته با آب» کنایه از «شاه» و آب کنایه از «لشکر» است. یعنی همان گونه که با آمیختن آب با می بر روشنی آن که صفت می خوب است افزوده می‌گردد، لشکر نیز پایگاه شاه را بالا می‌برد. به سخن دیگر: تو که

کیکائوس هستی، بدون لشکر همچون می تیره‌ای و من شاه مازندران با هزاران هزار لشکر همچون می روشن (خالقی مطلق ۱۳۸۹: ۴۴۵/۹). کزازی هم که بیت را به همین صورت ضبط کرده، آن را این گونه توضیح داده است: «چنان می‌نماید که «تیره بودن می بی آب دریا» استعاره است تمثیلی که از آن وابستگی گوهرین و بنیادین می به این آب خواسته شده است: اگر آب دریا نباشد و ابر آن را بر نگیرد، تاك انگور نخواهد داد و باده‌ای نیز فرا دست نخواهد آمد. شاه مازندران، بدین سان، کائوس را پاسخی درشت و دلآزار می‌دهد و او را می‌گوید که هستیش در گرو وی است، آنچنان که بی‌آب دریا باده‌ای روشن نیز در کار نخواهد بود (کزازی ۱۳۹۱: ۴۵۷/۲-۴۵۸).

در این مسئله که این مصراع نیز هم چون ابیات پس از آن در مورد همان موضوع تفاخر شاه مازندران به افزونی سپاهیان و آلات و ادوات جنگیش در قیاس با آن کائوس است، نباید تردید کرد؛ اما آنچه خالقی مطلق و کزازی در این باب آورده‌اند، بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد. از آنجا که در این بخش بر خلاف بخش‌هایی مانند مجالس بوزرجمهر و یا خطبه‌ها و اندرزهای پادشاهان، شاعر در تنگنای برگرداندن لفظ به لفظ واژه‌ها و عبارات نبوده تا ناگزیر از چنین تعقیدی، آن هم تا این اندازه دیریاب، باشد، باید مطلب بسیار روشن‌تر و صریح‌تر از این باشد. شاه مازندران در آغاز سخن با مثلی هر آنچه را پس از آن در نظر داشته، گفته است و آنچه پس از آن آمده جز شرح و بسط همین مثل نیست. با خوانشی که خالقی مطلق و کزازی از بیت و معنایی که از واژه «می» داشته‌اند، تعبیری دقیق‌تر از آنچه ذکر شد نمی‌توان ارائه کرد. گزینه دیگری که از طریق تغییر خوانش حاصل می‌شود این است که کسره اضافه «آب» حذف گردد و پس از آن وقفی اعمال شود:

چنین داد پاسخ به کائوس کی که بی آب، دریا بود تیره می

با این خوانش، نیازمند تحلیلی متفاوت از «می» خواهیم بود. راهگشای این مسئله می‌تواند واژه «تیره» باشد. در آثار ادب فارسی واژه‌های «تیره» «تیرگی» و مترادفات آن‌ها مانند «تاری»، «سیاه»، «ظلمت» و غیره، بسیار با «مغاک» همنشین شده‌اند. ابیات زیر نمونه‌ای از بسیاری است.

چهی بود زیرش چو تاری مگاک پر از زرّ رسته بیاکنده پاک
(اسدی طوسی ۱۳۵۴: ۳۲۱)
به چشم همتش ار سوی آسمان نگری یکی مگاک نماید سیاه و ژرف چو چاه
(فرخی سیستانی ۱۳۳۵: ۳۵۷)
دل در مگاک ظلمت خاکی فسرده ماند رختش به تابخانه بالا برآورم
(خاقانی ۱۳۷۵: ۳۷۵)
تا کی این روز و شب و چند این مگاک و آن درخت آبنوس این صورت هندوستان
تیرگی (همان:)

(۴۴۰)

واژه «مگاک» و صورت دیگر آن «مغ» به دلیل وجود واج γ مشخصا باید در زبان فارسی دخیل از زبانی شمالی یا شرقی باشد. صورت اوستایی این واژه -*mayā* و -*mayā* است و چندین بار در وندیداد به کار رفته است (بارتلومه ۱۹۶۱: ۱۱۱۱-۱۱۱۲). در ترجمه فارسی میانه اوستا (=زند) که بالطبع تحت تاثیر زبان مبدأ است، این واژه به صورت *mk* (حرف دوم همان *k* است که در خط اوستایی نشان‌دهنده γ است) نوشته شده و باید *may* خوانده شود (دستور هوشنگ جاماسپ ۱۹۰۷: ۱۵۱). این صورت نگارشی نشان می‌دهد که لااقل در متون دینی، این واژه وام‌واژه بوده است (برای اطلاع بیشتر از وضعیت γ در فارسی میانه نک مکنزی ۱۹۶۷: ۲۲-۲۳). تحول طبیعی جنوب‌غربی این واژه باید در زبان فارسی میانه و به تبع آن فارسی دری *may* باشد. می‌توان تصور کرد که در کنار جفت واژه‌هایی که هم صورت اصیل بازمانده از فارسی میانه و هم صورت دخیل اشکانی در زبان فارسی رواج یافته‌اند (برای نمونه می‌توان موارد زیر را آورد: گریغ-گریز؛ ارج-ارز؛ برز-بالا؛ پور-پسر؛ مرغ-مرو؛ مرغ-مرو (در مروا)؛ پیغام-پیام و بسیاری دیگر) مگاک و می هم هر دو به فارسی رسیده باشند و یکی پرکاربردتر و دیگری مهجورتر به حیات خود ادامه داده باشند. در این صورت بیت مورد بحث معنایی روشن و بدون ابهام خواهد داشت: دریای بدون آب، تیره مگاک است. تو که کاوس شاهی بدون چنین سپاه و آلات و ادواتی که مراسم، راه به جایی نخواهی برد و قدرت مواجهه با من را نخواهی داشت، چه «نه نیکو بود بی سپه شهریار» (فردوسی ۱۳۶۶: ۱/۹۴).

انتظار می‌رود که این واژه جز این یک مورد در ابیات دیگری از شاهنامه و یا آثار دیگری از متون فارسی وجود داشته باشد؛ اما احتمالاً به دلیل مهجور و متروک بودن آن کاتبان متون فارسی هر جا متوجه معنای آن نشده‌اند از جانشین کردن آن یا تغییر بیت و جمله حاوی آن دریغ نکرده‌اند، همان‌گونه که در بیت مورد بحث نیز تلاش بر این بوده است که به نحوی همان معنای شناخته‌شده را تأیید و تفسیر کنند. با وجود این نگارنده شواهدی شعری یافته است که احتمال می‌رود در آن‌ها یا منظور شاعر دقیقاً همین معنا بوده و یا به آن گوشه نظری داشته است. در شاهنامه حاشیه ظفرنامه حمدالله مستوفی پس از مقدمه داستان سیاوش بیست و چهار بیت با عنوان «ستایش سلطان محمود» الحاق شده است. هفتمین بیت از این ابیات چنین است:

درفشش فشانند بمی بر سحاب زند خیمه بر دیده آفتاب
(به نقل از آیدنلو ۱۳۹۰: ۹۲)

اگر این ضبط صحیح باشد و حاصل تصحیفی نباشد، ظاهراً «می» در اینجا معنایی غیر از «مغاک» نمی‌تواند داشته باشد. «درفش محمود آن‌چنان بلند است که به ابرها رسیده و آن‌ها را بر مغاک‌ها می‌افشاند و خود در دیده آفتاب مستقر می‌گردد». علاوه بر این، محتمل است که حافظ نیز در این بیت نظری به هم‌معنایی «می» و «مغاک» داشته است:

می‌ام ده مگر گردم از عیب پاک بر آرم به عشرت سری زین مغاک
(حافظ همان: ۱۰۵۴/۲)

این حدس آنگاه تقویت می‌گردد که چنین هم‌نشینی‌ای از «می» و «مغاک» را در دو بیت از جامی می‌بینیم:

همین بس که پیر مغان بر فروخت به جام می این تیره دیر مغاک
(جامی ۱۳۷۸: ۲۶۴)

بر مغان بویی زد از لعل لب میگون تو صیت می‌خواری در این دیر مغاک

انداختند
(همان: ۵۳۲)

در زبان فارسی و پیشینه آن، همانند بسیاری زبان‌های دیگر، افعالی هست که اصطلاحاً به آن‌ها افعال غیرشخصی اطلاق شده است. درباره این افعال بیشتر تحقیقاتی انجام گرفته است (نک جلالیان ۱۳۹۴ و مآخذ آن). این افعال غالباً شامل مفاهیمی همچون ادراکات فیزیکی و ذهنی اند که بر شخصی حادث می‌گردند. این شخص را که در جمله به صورت غیرفاعلی (Oblique case) ظاهر می‌گردد، محققان تجربه‌گر نامیده‌اند. در زبان فارسی این حالت غیرفاعلی یا از طریق ضمیر متصل و یا ضمیر منفصل/اسم به همراه حرف اضافه «را» مشخص می‌شود. در فارسی امروز افعال بسیاری همچون «گرم/سرد بودن/شدن»، «گرسنه/تشنه بودن/شدن»، «چندش شدن» و .. به صورت «گرمم/سردم/گرسنه‌ام/تشنه‌ام است/بود/شد»، «چندش می‌شود/شد» صرف می‌شوند. به نظر می‌رسد که باید در اطلاق چنین ساختاری بر افعالی که با همکرد «آمدن» (همچون «پسندم آمدن»، «عجبم آمدن»، «سختم آمدن» و ...) و «گرفتن» (همچون «خوابم گرفت»، «خنده‌ام گرفت» و ...) و «افتادن» (همچون «خوش افتادن») ایجاد شده‌اند، به سبب امکان تاثیر مؤلفه‌های معنایی همکردها احتیاط کرد. از این رو قطعی‌ترین فعل از این دست در فارسی دری «آرزو کردن» است، که علاوه بر صورت معمول «آرزو می‌کنم» صورت «آرزو می‌کندم» نیز در متون بسیار دیده شده است (جلالیان همان: ۵۷-۵۸). حتی سعدی به جای «آرزو» در این فعل، معادل‌های عربی آن را در همین ساختار به کار برده است:

می با جوانان خوردنم باری تمناً تا کودکان در پی فتند این پیر دُردآشام را
می‌کند (سعدی ۱۳۱۸)

(۹)

چنان به پای تو در مردن آرزومندم که زندگانی خویشم چنان هوس نکند
(همان: ۱۲۹)

جز این، افعال دیگری نیز می‌توان یافت که از چنین ساختاری تبعیت کرده‌اند، ولی تا کنون مورد توجه محققان قرار نگرفته‌اند. «اندوه/غم/ملال داشتن» از این دست افعال اند. نمونه‌هایی از این افعال از این قرارند:

شما را هیچ اندوه قوم خویش ندارد (طبری ۱۳۵۶: ۱۱۸۵).

تو را ز حال پریشان ما چه غم دارد اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد
(همان: ۹۱)

تو که چون برق بخندی چه غمت دارد از من چنان زار بگیریم که به باران ماند؟
آنک
(همان: ۹۳)

(۱۱۸)

من به دیدار تو مشتاقم و از غیر ملول گر تو را از من و از غیر ملالی دارد
(همان: ۹۳)

«پشیمان شدن» نیز از این دسته افعال است. در پایین چند نمونه از ساخت غیرشخصی این فعل آمده است:

آنکه پیدا شود او را به علمی که پدید آید او را که مصلحت نبود، پشیمانش شود، نهی کند از
آن (رازی ۱۳۶۵: ۱۰۱/۲)

چون روی با کعبه کردی گفتند: پشیمانش شد، بس بر نیاید که با دین ما آید (همان: ۲۲۱).
دلکک از ده بهر کاری آمدست رای او گشت و پشیمانش شدست
(مولانا ۱۹۳۳)

(۴۱۸)

با این توضیحات در مورد بیت زیر از شاهنامه نیز تردیدی نمی‌ماند که با چنین ساختاری مواجهیم و سایر تعبیرها در برابر این ساختار رنگ خواهند باخت. این بیت در پادشاهی اردشیر بابکان است. پس از این که اردشیر از دسیسه همسرش، دختر اردوان، آگاه می‌شود، دستور به قتل او می‌دهد. موبدی که مسؤل اجرای این امر است، پس از اطلاع از بارداری همسر شاه، با خود می‌اندیشد که:

ز کشتن رهانم من این ماه را مگر زین پشیمان شود شاه را
(فردوسی ۱۳۶۶)

(۱۹۷)

توضیح خالقی در مورد مصرع دوم چنین است: «حرف «را» در اینجا زاید است، مگر به جای «شود» به پیروی از بیشتر دستنویس‌ها «شوم» را بپذیریم (خالق مطلق ۱۳۸۹: ۱۰/۱۸۰). این در حالی است که هیچ دستنویسی «شوم»، که از قضا مشکل را دوچندان می‌کند، ندارد و به جای آن

دستنویس‌های ق، ک، س، ق، ل، ل، پ، و، لن، آ، ب فعل «کنم» را جایگزین صورت به‌ظاهر نامأنوس «شود» کرده‌اند. کزازی هم این بیت را به همین صورت ضبط کرده و در توضیح «را» چنین آورده که: «رایی است که در سروده‌ها و نوشته‌های کهن همراه با نهاد به کار می‌رفته است» (۱۳۹۱: ۷/۵۶۳). بی‌شک کوچک‌ترین دلیلی برای تبدیل «کنم» به «شود» از جانب کاتبان وجود نداشت است، بلکه «شود» است که به دلیل ناآگاهی کاتبان از ساختار آن، آن را به «کنم» تغییر داده‌اند. اکنون با دانستن این ساختار از فعل «پشیمان شدن» فرض «رای نهادی» (نک نائل خانلری ۱۳۶۵: ۳/۳۸۵-۳۸۶) نیز منتفی می‌گردد. چنان که در بالا اشاره شد، تجربه‌گر افعال غیرشخصی در حالت غیرفاعلی ظاهر می‌شود و حالت اسامی و ضمائر منفصل با حرف اضافه «را» مشخص می‌گردد.

نتیجه

تصحیحات و شروع نگاشته‌شده بر شاهنامه و سایر متون فارسی گام‌هایی بسیار ارزشمند در راستای قرار گرفتن این آثار در اختیار پژوهشگران برای انجام تحقیقات در زمینه‌های مختلف این آثار گران‌بهای زبان فارسی‌اند؛ اما این تلاش‌ها به‌هیچ‌وجه به معنای رسیدن به صورت نهایی و کاملاً قابل‌اطمینان این متون نیستند و همچنان تا دست‌یابی به چنین صورتی، نیازمند بازنگری‌های بسیار و پژوهش‌های مستمر با رویکردهای گوناگون در موضوعات گسترده این متون هستیم. در این نوشتار با استفاده از ابزارهای موجود در تحقیق در مسائل دستوری زبان فارسی سه واژه در ابیاتی از شاهنامه مورد بازنگری قرار گرفتند. نخستین «شاد» است که با اتکا به معنای آن در برخی زبان‌های دوره میانه، معنای «برخوردار و توانگر» برای آن پیشنهاد گردید. دیگری «می» است که بر اساس مفهوم موردانتظار از بیت حاوی آن و نیز با استفاده از تحولات آوایی زبان فارسی از دوره باستان تا فارسی دری، معنای «مغاک» برای آن پیشنهاد شد. سومین واژه فعل «پشیمان شدن» است که در بیتی از شاهنامه به صورت غیرشخصی صرف شده و عدم شناخت آن از جانب کاتبان دستنویس‌ها و مصححان معاصر سبب برداشت‌های نادرست از آن گردیده بود.



منابع

۱. اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، (۱۳۵۴)، *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری.
۲. آیدنلو، سجاد، (۱۳۹۰)، *نامه خسروان*، تهران: انتشارات سخن.
۳. بنداری، الفتح بن علی، (۱۹۳۲)، *الشاهنامه*، تصحیح عبدالوهاب عزام، قاهره، مطبعه دار الکتب المصریه.
۴. جلالیان چالستری، محمدحسن، (۱۳۹۴)، «*rēž-* و *nam-* دو فعل غیرشخصی در زبان سغدی»، *زیباشناخت*، سال ششم، شماره اول، صص. ۴۵-۶۰.

۵. حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، (۱۳۵۹-۱۳۶۲)، *دیوان حافظ*، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، دو جلد، تهران: انتشارات خوارزمی.
۶. خاقانی شروانی، (۱۳۷۵)، *دیوان*، جلد اول، چاه‌ها و ترکیب‌بندها، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.
۷. خالقی مطلق، جلال، (۱۳۸۹)، *یادداشت‌های شاهنامه*، سه جلد، تهران: مرکز دایرةالمعارف اسلامی.
۸. رازی، ابوالفتح حسین بن علی، (۱۳۶۵) *تفسیر ابوالفتح رازی (روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن)*، بیست جلد، به کوشش محمدجعفر یاحقی و مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۹. سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۱۸)، *غزلیات سعدی*، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: بروخیم.
۱۰. سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۲۰)، *مواظع سعدی*، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: بروخیم.
۱۱. طبری، محمدبن جریر، (۱۳۵۶)، *ترجمه تفسیر طبری*، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
۱۲. فرخی سیستانی، (۱۳۳۵)، *دیوان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکا.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۶)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، هشت جلد، نیویورک: بیلیوتکا پرسیکا.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۳)، *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، دو جلد، تهران: سخن.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۶۵)، *شاهنامه*. متن انتقادی، تحت نظر عبدالحسین نوشین، مسکو: اداره دانش، شعبه ادبیات خاور.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۶۹)، *شاهنامه*، تصحیح ژول مول، هفت جلد، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
۱۷. قریب، بدرالزمان، (۱۳۸۳)، *فرهنگ سغدی*، تهران: فرهنگان.
۱۸. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۹۱)، *نامه باستان*، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، نه جلد. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
۱۹. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، (۱۳۸۵)، *کلیات دیوان شمس تبریزی*، بر اساس نسخه تصحیح‌شده علامه بدیع‌الزمان فروزانفر، به کوشش ابوالفتح حکیمیان، تهران: انتشارات پژوهش.
۲۰. ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۶۵)، *تاریخ زبان فارسی*، سه جلد، تهران: فرهنگ نشر نو.
۲۱. یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۲، *فرهنگنامه قرآنی*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
22. Bailey, H. W., (1943), *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford: Clarendon Press.

23. Bailey, H. W., (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge: Cambridge University Press.
24. Bartholomae, Ch., (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: Walter de Gruyter & Co.
25. Cheung, J., (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden-Boston: Brill.
26. Dastoot Hoshang Jamasp, (1907), *Vendidâd*, vol. 2, glossarial index, Bobay: Government Central Book Depôt.
27. Durkin-Meisterernst, D., (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout: Brepols.
28. Gershevitch, I., (1954), *A Grammar of Manichaean Sogdian*, Oxford: Basil Blackwell.
29. Jamasp-Asana, J. M., (1897), *Pahlavi Texts*, Bombay: Fort Printing Press.
30. Kent, R., (1950), *Old Persian*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
31. Mackenzie, D. N., (1967), "Notes on the Transcription of Pahlavi", *BSOAS* 30, pp. 17-29.
32. Mackenzie, D. N., (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University Press.
- Schmitt, R., (2014), *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden: Reichert Verlag.

COPYRIGHTS

©2021 by the authors, Journal of Persian Language and Literature. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی